

اخلاق پژوهش در تاریخ

دکتر سید حسن اسلامی
دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب

بیهقی در جای جای کتابش گوهر اخلاق پژوهش و گزارش تاریخی را بازمی‌گوید و بر خود فرض می‌شمارد که بدان‌ها پایبند باشد. از جمله، هنگام گزارش داستان غمبار «بر دار کردن امیر حسنک وزیر» به تأکید می‌نویسد: «و در تاریخی که می‌کنم سخنی نرانم که آن به تعصبی و تزئیدی کشد و خوانندگان این تصنیف گویند شرم باد این پیر را» (بیهقی ۱۳۷۴: ۲۲۱-۲۲۲). البته مسائل تازه و پیچیدگی‌های علمی، آفاق تازه‌ای در اخلاق پژوهش گشوده است. با این حال، سرشت و گوهر اخلاق همین تلاش در جهت عینیت و پرهیز از سوگیری‌های شخصی و تعصب‌ورزی است.

پایبندی به این منش دشوار است و هنگامی دشوارتر می‌گردد که این گزارشگر تاریخ، خود تعلق خاطری به برخی بازیگران تاریخ و نفرتی از بازیگران دیگر داشته باشد. از قضا بیهقی در ماجرای حسنک وزیر چنین است و بی‌پرده نفرت خود را از **خواجه بوسهل زوزنی** عیان می‌سازد، او را گرفتار و بازگرفته‌ی عملش می‌شمارد، و می‌گوید «مرا از وی بد آمد» (همان: ۲۲۱). با این حال، تعهد می‌کند که در این گزارش جانب انصاف را نگه دارد و به هیچ روی از سرشت تاریخ‌نگاری دور نشود. متنها با خواندن ماجرای محاکمه‌ی فرمایشی **حسنک** و مصادره‌ی اموالش و سرانجام بر دار کردن او، همواره شاهد حضور این **خواجه بوسهل** هستیم؛ با چنان منش چندش‌آوری که هرگز فراموش نمی‌کنیم. **بوسهل** که به هنگام قدرت **حسنک وزیر**، «یک قطره آب بود در جنب رودی» (همان: ۲۲۳) و بر در سرای او ایستاده و او را «شعر گفته» بود (همان: ۲۳۰)، با مغضوب شدن **حسنک**، او را «سگ قرمطی» خواند (همان)، به خونش تشنه شد (همان: ۲۳۱)، و «مبالغت‌ها در خون او» (همان: ۲۲۵) کرد و تا او را به دار نیاویخت، آرام نگرفت (همان: ۲۳۲). بی‌تابی، خشم و بر خود «ژکیدن» **بوسهل** به سبب احترامی که محاکمه‌کنندگان به **امیر حسنک** می‌گذاشتند و سخن **خواجه احمد** به زوزنی که: «در همه کارها ناتمامی» (همان: ۲۲۹)، عمیق‌ترین لایه‌های نفرت **بوسهل** را به **حسنک** نشان می‌دهد. **بیهقی** در به تصویر کشیدن چنین شخصیت هیولانوشی، قدرت کم‌نظیر خود را آشکار می‌کند و داد **حسنک** و خود را از این بیدادگر می‌گیرد. **بیهقی** ملتزم می‌شود در پژوهش و گزارش خود، «داد این تاریخ را به‌تمامی» بدهد و با بررسی همه‌ی جزئیات و کاویدن «زویا و خبایا»ی آن بکوشد تا «هیچ چیز از احوال پوشیده نماند» (همان: ۱۱) و «شرط

تاریخ تمامی به جای آید» (همان: ۱۲). اما آیا وی به گفته‌های خود پایبند مانده است؟ آیا بوسهل زوزنی همان کسی است که او گزارش می‌کند و چنین موجود تحمل‌ناپذیری است؟ و آیا بیهقی نفرت خود را در تصویری که از این موجود ترسیم می‌کند، منعکس نکرده است؟ پاسخ به این‌گونه پرسش‌ها خارج از حوزه‌ی تخصص نگارنده و در قلمروی مورخان و زندگی‌نامه‌نگاران است. اما اگر بیهقی در سخن خود صادق باشد، که طبق اصل حمل بر صحت صادق بوده است، بی‌آنکه قلم خود را آلوده به هتاک‌ی کند یا از جانب صواب دور گردد و یا نکته‌ی مهمی را قلم بگیرد و یا نکته‌ی خردی را برجسته کند و یا دست به تحریف واقع‌ه بزند، موفق شده است عصاره‌ی اخلاق پژوهش را در تاریخ خود و به‌خصوص در این داستان به خوبی رعایت کند؛ زیرا وی حادثه‌ای را که خود شاهد بوده است، همان‌گونه که رخ داده بازگفته است. زمینه‌های شکل‌گیری دشمنی با امیر حسنک و خشونت‌ی را که نسبت به وی صورت گرفته است، و دلیل این همه کینه‌توزی بوسهل زوزنی را به‌گونه‌ای قانع‌کننده و منطبق بر واقع بیان کرده است و سرانجام روح گذشته را در حال و آینده دمیده است. به جای آوردن شرط تاریخ، در گروهی آن است که تاریخ‌نگار گذشته را آن‌گونه که بوده است بازبایی و بازسازی کند و گذشته را پیش چشم کسانی قرار دهد که آن را خود مشاهده نکرده‌اند و اینک از طریق این گزارشگر و پژوهشگر می‌نگرند. بدین ترتیب، مهم‌ترین غرض پژوهش تاریخی هنگامی تأمین می‌شود که تا جایی که شدنی است عینیت رعایت گردد و از هر گونه تحریف و دستکاری آگاهانه یا بی‌توجهی و سهل‌انگاری پرهیز شود. این‌جا است که ناگهان با موج مدعیان پست‌مدن مواجه می‌شویم که عینیت‌گرایی در تاریخ را در بدترین حالت یک ایدئولوژی نادرست و در بهترین حالت توهمی دست‌نیافتنی می‌دانند.

برای مثال، کیت جنکینز (Keith Jenkins) به بسط این ایده می‌پردازد و در این راه شیوه‌ی فوکو را به کار می‌گیرد. وی بر آن است که به چهار دلیل اصلی، معرفت تاریخی قابل اعتماد نیست: ۱. هیچ کس نمی‌تواند به همه‌ی آن‌چه در گذشته رخ داده است و تنها بخش اندکی از آن نوشته و ثبت شده است، دست یابد و بر آن‌ها اشراف پیدا کند؛ ۲. هیچ گزارشی نمی‌تواند گذشته را آن‌گونه که بوده است بازسازی کند. زیرا هیچ معیاری برای مقایسه‌ی صحت گزارش ما وجود ندارد و ما تنها گزارش خود را با گزارش دیگر مورخان می‌سنجیم؛ ۳. تاریخ نوشته‌ی شخصی است که ناظر و گزارشگر است و این نظارت و راوی بودن در واقع از پس صافی‌ها و اولویت‌هایی صورت می‌گیرد که به برخی مسائل اولویت می‌دهد و برخی

را نادیده می‌گیرد و آن‌ها را ناخواسته با اندیشه و برداشت و عقلانیت خود منطبق کند؛ و سرانجام ۴. مورخ همواره از جهتی بیش از آن‌چه در زمان حادثه رخ داده است می‌داند. به همین سبب به خود اجازه می‌دهد که برخی حوادث را مختصرتر و برخی را مفصل‌تر بیان کند و شماری را حذف نماید (جنکینز ۱۳۸۴: ۳۱-۳۴).

با این تحلیل وی نتیجه می‌گیرد: «در نهایت، تاریخ نظریه است و نظریه ایدئولوژیک است و ایدئولوژی همان منافع مادی است. ایدئولوژی به درون هر سوراخی از تاریخ نفوذ می‌کند، از جمله اعمال هر روزه ساختن تاریخ در آن نهادهایی که در صورت‌بندی‌های اجتماعی ما اساسا برای همین منظور در نظر گرفته شده‌اند» (همان: ۴۴).

در این جا قرار نیست که برای پاسخ‌گویی به این‌گونه چالش‌ها وقت صرف کنیم. کافی است توجه کنیم که دیدگاه و تفسیر جنکینز نیز یک نظریه است و او از منظری خاص به همه‌ی عرصه‌های پژوهشی از جمله تاریخ می‌نگرد. بنابراین، خود این نظریه نیز نوعی ایدئولوژی و بیانگر منافع مادی مدافعان و مروجان آن است. با این همه، جنکینز از ما توقع دارد که یافته‌ها و تحلیل‌هایش را، نه به مثابه‌ی ایدئولوژی بیانگر منافع مادی، بلکه واقعیت‌عینی و بیانگر حقیقت تاریخ در نظر بگیریم. در غیر این صورت، هیچ الزامی به جدی گرفتن سخن او نداریم و این به منزله‌ی تن دادن ضمنی به عینیت در فهم عالم، از جمله تاریخ است. همین مقدار برای هدف فعلی کافی است و این نوشته با این فرض پیش می‌رود که امکان فهم و پژوهش درست در تاریخ و پژوهش در آن و گزارش عینی آن، هرچند به شکلی محدود، وجود دارد. در واقع، از این ادعای درست که امکان دسترسی به عینیت مطلق برای ما مقدور نیست، نباید به این نتیجه‌ی ناصواب رسید که دسترسی به هر گونه عینیت و تطابقی ناممکن است و همه‌ی سخنان متعارض درباره‌ی تاریخ و رخدادهای آن به یکسان حجیت دارد.

توجه به واقع‌نمایی و رسیدن به عینیت نسبی، افزون بر آن‌که هدف اصلی هر پژوهش واقعی است، در تاریخ اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند و آن هم به سبب پیوندی است که میان اخلاق و تاریخ وجود دارد. در فهم سنتی از تاریخ، یکی از فواید آن تعلیم اخلاقی و تزکیه‌ی انسانی است. به همین سبب، عناوین برخی از کتاب‌های مهم تاریخی در سنت اسلامی به نحوی بر تجربه‌اندوزی و عبرت‌گیری از تاریخ تأکید داشته‌اند، مانند تجارب الامم، تجارب السلفه و کتاب العبر. از این منظر است که زرین‌کوب از «تأثیر اخلاقی» تاریخ سخن می‌گوید و آن را، به نقل از

توجه به واقع‌نمایی و رسیدن به عینیت نسبی، افزون بر آن‌که هدف اصلی هر پژوهش واقعی است، در تاریخ اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند و آن هم به سبب پیوندی است که میان اخلاق و تاریخ وجود دارد

اخلاق پژوهش

مسائل تازه و پیچیدگی‌های علمی، آفاق تازه‌ای در اخلاق پژوهش گشوده است. با این حال، سرشت و گوهر اخلاق همین تلاش در جهت عینیت و پرهیز از سوگیری‌های شخصی و تعصب ورزی است

اخلاق پژوهش

امکان استدلال و فهم محض و بیش‌تر مظنه‌ی وهم و حدس و گمان و پندار است. به همین روی، پژوهشگر باید مصالح پژوهش خود را صورانه و اندکاندک و با تتبع در متون مختلف به تدریج فراهم آورد و بنای رفیع تحلیل خود را بر سنگ حقیقت بنا نهد، نه شن‌های روان کویر سراب و پندار.

بزرگ‌ترین آفت پژوهش تاریخی در این مرحله آسان‌گیری و رواداری بیش از حد بر خود و بسنده کردن به منابع زودیاب و آسان‌یاب است. خستگی و تن‌آسانی با روح پژوهشگری ناسازگار است. به نوشته‌ی زرین کوب، ابوریحان بیرونی برای دست یافتن به کتاب «سفر الاسرار مانی چهل سال رنج برد تا سرانجام بدان دست یافت» (زرین کوب ۱۳۶۴: ۱۴).

۲. مستدل و مستند سخن گفتن

تاریخ عرصه‌ی نقالی و داستان‌سرایی نیست، مگر آن‌که با برخی از پست‌مدرن‌ها همسو باشیم که عینیت تاریخی را منکر هستند و هر گزارشی را نوعی ایدئولوژی می‌دانند. به هوشی مینه نسبت می‌دهند که گفته است: «تاریخ را باید ساخت، نه آن را گزارش کرد». اگر مقصود از این سخن ساختن تاریخ آینده باشد، از بحث ما خارج است. اما اگر مقصود ساختن تاریخ گذشته، آن هم در برابر گزارش کردن آن باشد، خطا است. به هر حال، اگر قرار است که پژوهشگر برای تاریخ عینیتی و حقیقتی قائل باشد و برای خود نیز در مقام پژوهشگر مسؤولیتی، باید همواره مستند و مستدل سخن بگوید و هیچ گزاره‌ی قابل مناقشه و درشتی را بدون دلیل یا سند نقل نکند. متأسفانه این نکته در برخی نوشته‌ها یکسره فراموش می‌شود و نویسنده صفحاتی را به گزارش‌های ریز و درشت حوادث و تحلیل‌هایی اختصاص می‌دهد، بی‌آن‌که برای مستند کردن سخن خود اندک کوششی به عمل آورد.

در یکی از این نمونه‌ها، مصطفی شکعه، نویسنده و پژوهشگر عرب‌زبان، مدعی می‌شود که برخلاف نگاه رایج، هیچ اختلاف نظری میان اصحاب پیامبر (ص) پس از رحلت وی رخ نمود و حتی امام علی (ع) با خلیفه‌ی اول مناسبات خوبی داشت، تا جایی که در برابر پیکر او ایستاد و طی خطبه‌ای بلند او را ستود و از خدماتش تجلیل کرد. سپس این خطبه را نقل می‌کند، بی‌آنکه هیچ اشاره‌ای به منبع آن کرده باشد یا بکوشد تا به طور جدی دیدگاه مسلط را نقد کند (شکعه ۲۰۰۳: ۲۱۳-۲۱۴). در این جا کاری به مسائل تاریخی و نبود مناقشات عقیدتی و سیاسی در این زمینه ندارم، اما نکته آن است که پژوهشگر موظف است در میانه‌ی چنین

لرد آگن، مایه‌ی توسعه وجدان انسانی می‌شمارد (زرین کوب ۱۳۷۷: ۲۶). اما هنگامی پژوهش تاریخی می‌تواند چنین هدفی را تأمین کند و مایه‌ی کمال اخلاقی انسان شود، که خود بر اخلاق استوار باشد و پژوهشگر تاریخی همواره به ضوابط اخلاقی پژوهش پایبند بماند. اما این ضوابط اخلاقی چیستند؟ ضوابط اخلاقی از دل ماهیت پژوهش تاریخی و هدف تاریخ به دست می‌آید. اگر تاریخ را نه داستان‌سرایی که بازگویی رخدادهای گذشته و گذشته را به حال کشاندن و نمایاندن بدانیم، هر آن‌چه این تصویر و ترسیم را کامل‌تر کند، اخلاقی و هر آن‌چه آن را مخدوش کند، غیراخلاقی خواهد بود. با این نگاه، مهم‌ترین ضوابط پژوهش و گزارش تاریخ را به شرح زیر می‌توان دانست:

۱. تتبع کافی در اسناد

۲. مستدل و مستند سخن گفتن

۳. توجه به دیدگاه‌های رقیب

۴. پاسداشت حق پژوهشگران پیشین

۵. امانت در نقل، نقد، و تحلیل

۶. تواضع در ابراز رأی

۷. شجاعت در گزارش و بیان نتایج

۸. پیراستگی زبان پژوهش

البته ضوابط اخلاق پژوهش به موارد بالا محدود نمی‌شود و هم‌چنان می‌توان بر این سیاهه افزود. با این همه، به نظر می‌رسد که مهم‌ترین ضوابط اخلاقی در پژوهش همین موارد هستند که با رعایت آن‌ها می‌توان به دست یافتن به عینیت در تاریخ و پژوهش و گزارش آن امید بست. لذا به اختصار مورد بالا را توضیح می‌دهم.

۱. تتبع کافی در اسناد

مورخ غالباً شاهد گذشته نیست و تنها به استناد اسناد بر جای مانده دست به پژوهش می‌زند. این اسناد همه‌ی آن‌چه را که به نحوی ناظر به گذشته است و به فهم آن کمک می‌کند، در بر می‌گیرد؛ از نوشته‌های رسمی بر جای مانده تا یادداشت‌های شخصی بازیگران و یا کتیبه‌های بر جای مانده. پژوهشگر تاریخ، در صورتی که پروای حقیقت را داشته باشد و به‌واقع بخواهد گذشته را آن‌گونه که بوده است گزارش کند، موظف است همه‌ی تلاش خود را بکند و در گردآوری اسناد و شواهدی که به فهم این گذشته کمک می‌کند، کوتاهی نکند. تتبع، لازمه‌ی هر نوع پژوهشی است، اما در تاریخ اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند، زیرا در این عرصه کم‌تر

بزرگترین آفت پژوهش تاریخی در آسان‌گیری و رواداری
بیش از حد بر خود و بسنده کردن به منابع زودیاب و آسان
یاب است. خستگی و تن آسانی با روح پژوهشگری ناسازگار
است

اخلاق پژوهش

هنگامه‌ای مستند سخن بگوید.

همین پژوهشگر منکر هر گونه اختلاف نظری میان مسلمانان صدر اسلام می‌شود و معتقد است آنان هیچ نقشی در مسائل و حوادث تاریخی ناگوار نداشتند. آن‌گاه در مقام پیراستن و تبرئه‌ی آنان، انگشت اتهام را متوجه «مجوس»، «اتراک»، و «شعوبیه» می‌کند و می‌نویسد: «شمسیر تفرقه در سینه صدر اسلام به دست مسلمانان فرونرفت. بلکه به دست کسانی فرورفت که ادعای مسلمانی کردند تا به این هدف برسند، حال آن که هرگز اسلام به دل‌هایشان نفوذ نکرد. بدین ترتیب، مجوسیان و شعوبیان با کاشتن بذره‌ای اختلاف در میان مسلمانان از بامداد اسلام تا کنون نقش خویش را به‌خوبی ایفا کردند» (همان: ۵۲۴).

وی پس از تحلیل‌هایی از این دست در جهت مبرا ساختن همه‌ی طرف‌های درگیر و دیگران را متهم کردن، به جای هر گونه استناد یا استدلالی خردپسند، به همان تئوری یا نظریه‌ی نخ‌نمای توطئه متوسل می‌شود و کار خود را تمام شده می‌پندارد (همان: ۵۲۶). حال آن‌که پژوهشگر تاریخی، نه قصه‌گو است و نه انگیزه‌خوان. وی باید درست در محدوده‌ی منابع و اسنادی که در دست دارد بحث کند و نظریه و تحلیل خود را بر داده‌ها و اطلاعات معتبر، مرتبط و روزآمد استوار سازد.

آموزه‌ی اخلاقی قرآن کریم و توصیه به مسلمانان که همواره استوار سخن بگویند،^۱ با قوت، همه‌ی پژوهشگران از جمله محققان عرصه‌ی تاریخ را نیز در بر می‌گیرد.

۳. توجه به دیدگاه‌های رقیب

درباره‌ی مسائل و حوادث تاریخی غالباً تفسیرها و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد و مورخ ملزم است پس از انتخاب دیدگاه خود و به دست دادن دلایلی به سود خود، دست‌کم به دیدگاه‌های بدیل در آن زمینه نیز اشاره‌ای کند. برخی از پژوهشگران چنان می‌نویسند که گویی در این مسأله اتفاق نظر هست و هیچ دیدگاه متعارض و حتی متفاوتی وجود ندارد، حال آن‌که درست در همان زمینه شاهد دیدگاه‌های متفاوتی هستیم. برای مثال، برخی پیدایش علم کلام در جهان اسلام را یکسره توطئه‌ای بر ضد اهل بیت (ع) می‌دانند و به این نکته که دست‌کم در این زمینه کسانی به صراحت پیدایش علم کلام را بر اثر تعلیمات اهل بیت (ع) می‌دانند هیچ اشاره‌ای نمی‌کنند و نظر خود را فصل‌الخطاب تاریخ می‌شمارند. این نگرش، نه با واقعیت سازگار است و نه با انصاف علمی و تواضع معرفتی. کسانی از این منظر، مدعی شده‌اند که علومی مانند کلام و عرفان نسبتی

با اسلام حقیقی ندارند و پدیده‌ای بیرونی و غیراسلامی هستند. علم کلام، زاده‌ی سیاست امویان و عباسیان بوده است و آنان به قصد بستن در خانه‌ی اهل بیت (ع) به ترویج این علوم پرداخته‌اند؛ هم‌چنین تصوف را پدیده‌ای وارداتی می‌دانند که ربطی به اسلام ندارد. (رحیمیان فردوسی ۱۳۸۲: ۳۷) با این نگرش، ادعا می‌شود که گسترش علوم اسلامی چیزی جز توطئه‌ای برای کنار نهادن مرجعیت علمی اهل بیت به شمار نمی‌رفت و این توطئه در عمل نیز موفق شد و عمده‌ی مسلمانان از تفکر توحیدی و راهنمایی اهل بیت دور شدند (همان: ۳۹). امروزه نیز اگر تمایلی و گرایش به فلسفه‌ی یونانی دیده می‌شود، باید آن را ادامه‌ی همان توطئه دانست و پرسید: «آیا چرا دشمنان اسلام و نفوذیان مجهول‌الحال، تا این اندازه تمایل نشان دهند به نفوذ فلسفه یونانی در میان امت قرآن؟» (همان: ۳۶) با مرور این قبیل ادعاها، چند نکته به دست می‌آید. نخست آن که علومی مانند کلام، فلسفه و عرفان، ربطی به اسلام ندارند و پدیده‌ای وارداتی به شمار می‌روند. دیگر آن که ورود آن‌ها به جهان اسلام، بعدها و با استقرار خلافت امویان و عباسیان صورت گرفت. سوم و سرانجام آن که ترویج این علوم توطئه‌ای حساب شده برای کنار نهادن مرجعیت اهل بیت (ع) و دور ساختن مردم از فرهنگ قرآنی بود. در این جا کاری به درستی یا نادرستی این ادعاها نداریم،^۲ بلکه هدف نحوه‌ی سلوک کسانی است که به نظریات و دیدگاه‌های بدیل درباره‌ی تاریخ پیدایش علوم اسلامی توجه نمی‌کنند و آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند و عملاً فلاسفه، متکلمان، و عارفان مسلمان را ابزار دست توطئه‌ی خلفا در تحقق اهداف خویش می‌دانند. اما همان‌گونه که مرحوم آشتیانی نوشته است: «خیلی این حرف مایه بر می‌دارد که آدمی چشم خود را بسته و بگوید: این نکته از مسلمیات است که خلفا برای بستن در خانه‌ی ائمه فلسفه یونانی را به عربی ترجمه کردند و انسان وقتی دنبال علل و منشأ ترجمه آثار حکمای قبل از اسلام می‌رود، عین و اثری از این امر نمی‌بیند» (آشتیانی ۱۳۷۸: ۴۵).

واقع آن است که ادعاهایی از این دست، با گزارش‌های تاریخی دیگران و مستندات موجود سازگار نیست. برای مثال، از نظر تاریخی برخی از مسائل کلامی درست پیش از خلافت اموی مطرح شده بود. بحث امامت و مسأله‌ی جانشینی حضرت امیر(ع) که از مسائل اصلی کلام اسلامی به شمار می‌رود، نیازمند آن نبود تا امویان به قدرت برسند، سپس با انگیزه‌هایی مشکوک آن را پیش کشند. افزون بر آن، برخی مسائل مانند جبر و اختیار حتی در زمان پیامبر اکرم(ص) مطرح شده بود و صحابه از ایشان در این باره پرسش‌ها می‌کردند (طباطبایی ۱۹۹۴: ۲۶۴/۵، ۲۷۲).

اساسی و دقیق مرحوم زرین کوب در این زمینه هر گونه ابهامی را برطرف می کند. به نوشته وی، پژوهشگر:

«از هر کسی و هر جایی مطلبی و نکته ای گرفته است به اسم و رسم و بدون روی و ریا آن را آشکارا بازگوید و مطالب دیگران را به خود منسوب نکند و حق آن است که محقق با ذکر این اسناد و مأخذ بر اعتبار قول خود می افزاید و از بار مسئولیت خویش می کاهد. [...] محقق کسی که بدین نکته التفات ندارد و به عمد یا سهواً ذکر مأخذ و مراجع خویش دریغ می ورزد، هم به سرقت و انتحال متهم می شود و هم مسئولیت اشتباه و خطای دیگران را به گردن می گیرد و در همه حال کار او در نظر اهل تحقیق پست و بی ارج و بازاری جلوه خواهد کرد» (زرین کوب ۱۳۶۴: ۱۵).

شکل سوم جدی گرفتن آثار دیگران، چه پیشینیان و چه معاصران، نقادی آن ها است. همان گونه که نادیده گرفتن آثار دیگران خطا است، تسلیم آن ها شدن یا بی تفاوتی نسبت به صحت و سقم مدعیات طرح شده در آن ها نیز خطا است. پژوهشگر جدی و اخلاقی در عین استفاده از آثار دیگران و ادای دین به آن ها، ملزم است تا در مواردی که با پژوهشگران پیشین اختلاف نظری دارد یا خللی در کارشان مشاهده می کند، با بیان آن ها و نقادی آثارشان به پیشبرد علم و فراهم آوردن فضای اخلاقی در عرصه ی نقد یاری رساند. نقد کردن، به واقع، گونه ای حرمت نهادن به دیگران و جدی گرفتن آن ها است.^۴ لذا نباید نقد را صرفاً امری سلبی و یا نوعی خودنمایی دانست. نقادی آثار دیگران معمولاً به معنای آن است که کارشان و زحماتشان را جدی گرفته ایم، هر چند به نتایجی که رسیده اند التزام نداریم و حق داریم که این مخالفت و عدم التزام خود را عیان سازیم. شکوفایی دانش در همه ی عرصه ها، به خصوص در عرصه ی پژوهش تاریخی، مرسوم وجود نقد و رواج فرهنگ نقادی است. البته این نقادی خود آداب و اخلاقی دارد، از جمله ماندن در محدوده ی متن و نقب زدن از نوشته به نویسنده، به دست دادن تصویری تمام نما از دیدگاه نوشته ی مورد نقد، تعیین سطح نقد، و بیان مفروضات خود در نقد. با این نگاه است که منتقد با نقادی خود به واقع در بهبود اثر می کوشد و بدین ترتیب همکار پژوهشگر به شمار می رود. حاصل آن که نقد پژوهشگر نوشته است و نوشته و پژوهشی که نقد نشود، گویی نوشته و منتشر نشده و در ضمیر پژوهشگر مرده است (اسلامی ۱۳۹۱ ب؛ اسلامی ۱۳۸۳).

۵. امانت در نقل، نقد، و تحلیل

پژوهشگر تاریخ، حتی در جایی که با کتیبه ها یا آثار باستانی سروکار داشته

۴. پاسداشت حق پژوهشگران پیشین

پژوهشگران کار خود را از صفر آغاز نمی کنند. بلکه همواره از داده ها و یافته ها و تحلیل های دیگران بهره می برند. اساساً این مسأله لازمه ی کار علمی و وارد شدن در میدان پژوهش است. پژوهشگری که پژوهش های دیگران را جدی نگیرد، خود نیز جدی گرفته نمی شود. به همین سبب، پژوهشگرانی که به اخلاق پایبند هستند لازم است همواره حاصل یافته های دیگر پژوهشگران را جدی بگیرند. این جدی گرفتن در سه شکل اصلی جلوه گر می شود: نخست توجه به یافته های دیگران، دوم بهره گیری درست از آن ها، و سوم نقادی آن ها.

پژوهشگری که مسیر پژوهشی خود را مستقل از یافته های دیگران دنبال می کند و آن ها را نادیده می گیرد و سلباً و ایجاباً کاری به آن ها ندارد، گویی در جزیره ای منفرد و بسته نشسته و در پیله ی خود فرورفته است. معمولاً چنین پژوهشگری را نباید جدی گرفت، زیرا بی توجهی وی به یافته های دیگران دلایلی دارد از جمله بی خبری، بی اعتنایی، بی اعتمادی، رقابت، حسادت، و نفرت. حال آن که همه ی این عوامل، مغایر منطق پژوهشگری و منش اخلاقی است (اسلامی ۱۳۹۱ الف: ۹۶-۱۰۳).^۲

شکل دوم جدی گرفتن پژوهشگران دیگر بهره گیری درست و مناسب از آثارشان است. مقصود آن است که هر گاه پژوهشگری از آثار دیگران به نحو مستقیم یا غیرمستقیم استفاده کرده، از نظر اخلاقی ملزم است که حقوق نویسنده ی آن منبع را رعایت کند و در نوشته ی خود به منبع سخن خویش ارجاع دهد. هر گونه کاستی و نقصی در اجرای این اصل به بزرگ ترین نقض اخلاق پژوهش می انجامد که سرقت علمی یا انتحال نام دارد. سرقت علمی سنگین ترین جرم آکادمیک است و در مجامع علمی هرگز بخشودنی نیست. چه بسیار پژوهشگران معتبر و شناخته شده ای که بر اثر ارتکاب این عمل، بی اعتبار و از جامعه ی علمی یکسره طرد شدند. نکته ی اساسی در بحث انتحال آن است که لازم نیست شخص پژوهشگر «عمداً» دست به انتحال بزند. اساساً در این جا قصد و عدم قصد نقشی ندارد. مهم تحقق انتحال یا، به تعبیر حقوق دانان، وجود عنصر مادی جرم است. کافی است از منبعی استفاده کنیم و از ارجاع مناسب به آن خودداری کنیم، تا به حق متهم به انتحال یا سرقت علمی شویم (همان: ۱۲۵-۱۳۴).

به همین سبب، پژوهشگران عرصه ی تاریخ لازم است به دقت بکوشند تا منبع مورد استفاده ی خود را مشخص کنند و به شکلی دقیق و متعارف به آن ها ارجاع دهند و از ارجاعات کلی، مبهم، و رهنزن بپرهیزند. توصیه ی

مقصود از تواضع به مثابه ی ارزشی اخلاقی، وقوف به حدود و محدودیت دانش و چشم انداز خویش است. شخص متواضع کسی است که همواره می داند او لا دانسته هایش محدود است، ثانیاً در معرض بازنگری است و هر داده ی تازه ای ممکن است آن را دگرگون کند

اخلاق پژوهش

تازه، کل بنیاد اندیشه و تحلیل او را بر باد دهد. از این رو، بهتر است در گزارش و تحلیل خود از قیدهایی چون «قطعا»، «بی‌گمان»، و «بی‌هیچ تردیدی» بپرهیزد و قیدهایی چون «به احتمال زیاد»، «شاید»، و «طبق داده‌های موجود» را در گزارش پژوهش خود بگنجانند و بر مشروط بودن تحلیل و پژوهش خود تأکید کند و بدین ترتیب، به استقبال یافته‌های تازه برود و آماده‌ی بازنگری در تحلیل پیشین خود باشد. چنین رفتاری نشانه‌ی تواضع است.

مقصود از تواضع به مثابه‌ی ارزشی اخلاقی، وقوف به حدود و محدودیت دانش و چشم‌انداز خویش است. شخص متواضع کسی است که همواره می‌داند اولاً دانسته‌هایش محدود است، ثانیاً در معرض بازنگری است و هر داده‌ی تازه‌ای ممکن است آن را دگرگون کند. به تعبیر خانم نانسی اسنو، تواضع عبارت از اغراق نکردن درباره‌ی توانایی خود و فهم نقاط ضعف خویش است (Snow 2005: 75). اما صرف این آگاهی شخص را متواضع نمی‌کند. تواضع هنگامی آغاز می‌شود که شخص این محدودیت را جدی بگیرد و به آن ترتیب اثر دهد و در محاسبات خود بگنجانند (Idem: 82).

۷. شجاعت در بیان نتایج

داشتن تواضع به معنای کنار نهادن شجاعت و مبهم سخن گفتن نیست. تواضع یعنی آگاهی به محدودیت معرفتی و وجودی خود، اما در عین حال مقتضای شجاعت آن است که آن چه را پژوهشگر بدان رسیده است، به‌رغم موقتی و مشروط بودنش به زبانی روشن و صریح و شجاعانه بیان کند. پژوهشگری که شجاعت بیان نتایج یافته‌های خود را ندارد، بهتر است که این عرصه را رها کند و به کار کم‌خطرتری تن بدهد. زیرا اصولاً تفکر و اندیشیدن کاری خطرناک است^۵ و استمرار بر آن نیازمند شجاعت. ابراز نتایج تفکر خود نیز مستلزم داشتن شجاعت است.

شجاعت تنها در رویارویی با خطرهای فیزیکی نمودار نمی‌شود. این یک نوع از شجاعت است که شجاعت فیزیکی نام دارد. نوع دیگری از شجاعت وجود دارد که گاه از آن به نام شجاعت اخلاقی و گاه شجاعت فکری یاد می‌شود (Martin 2007: 196). پژوهشگری که شجاعت اخلاقی یا فکری دارد، هنگامی که به درستی یک تحلیل می‌رسد، در عین تواضع و با احتمال آن که در آینده خطا بودن چنین تحلیلی ممکن است آشکار شود، از آن جا که فعلاً همه‌ی قرائن به سود آن است، با شجاعت آن را بیان می‌کند و از درستی آن دفاع می‌کند. توسل به نسبیت یا بی‌طرفی، نباید بهانه‌ای برای پنهان کردن ترس خود و پرهیز از ابراز رأی شجاعانه گردد.

۸. پیراستگی زبان

بارها بر این نکته تأکید شده است که در مقام سخن باید عفت کلام داشت و زبانی پاکیزه به کار گرفت. این نکته‌ی اخلاقی در پژوهش‌های تاریخی نیز جایگاه خاصی دارد. با این همه، گاه شاهد چنان ادبیات زشت و زنده‌ای هستیم که تصور دشوار است. پژوهشگری که برای بیان عقاید خود از زبانی نامناسب بهره گرفته است، نه تنها کاری غیراخلاقی مرتکب شده است، اعتبار و مقبولیت پژوهش خود را نیز به خطر انداخته است. **ود مهتا از تروه-روپیر**، مورخ نامداری، یاد می‌کند که «زهر خصومتی که از

باشد، برای تکمیل گزارش و تحلیل خود با منقولات، نوشته‌ها و گفته‌های دیگران سروکار دارد و این منقولات، مصالح اساسی تحلیل و گزارش او را تشکیل می‌دهند. پژوهشگر می‌تواند با نقل بخشی از یک سخن معروف و نادیده گرفتن بخش‌های دیگر، به نتایجی برسد و پژوهشگر دیگر با نقل بخشی دیگر به نتایج متضادی دست پیدا کند. این جا است که اهمیت امانت در نقل و رعایت صدر و ذیل نوشته و بافت و سیاق سخن آشکار می‌شود. اگر هدف پژوهشگر تاریخ، دسترسی به حقیقت و ارائه‌ی تصویری حتی‌الامکان عینی از گذشته برای مخاطبان باشد، باید از هر اقدامی که این عینیت را مخدوش می‌کند، از جمله نقل قول ناقص، بپرهیزد. همین نکته درباره‌ی نقد سخن دیگران نیز جاری است. گاه شاهد آن هستیم که در متنی آغاز سخن کسی آورده می‌شود، ذیل آن نادیده گرفته می‌شود و نتایج نادرستی بر آن بار می‌گردد. برای مثال، در یکی از آثار اسلام‌ستیزانه که به شکلی غیرعلمی و بر خلاف ضوابط اخلاق پژوهش نوشته شده و به نام حلاج منتشر شده بود، نویسنده در پی آن بود تا نشان دهد که **حلاج**، نه عارفی مسلمان و جان‌سوخته و شیفته‌ی حق، که ماتریالیستی تمام‌عیار به شمار می‌رفت. نویسنده برای اثبات مدعای خود دلایلی آورده بود، از جمله این سخن را از تذکره الاولیای **عطار** در وصف **حلاج** نقل کرده بود: «نقل است که در پنجاه سالگی گفت که: تا کنون هیچ مذهب نگرفته‌ام.» سپس نتیجه گرفته بود که **حلاج** لامذهب بود. اما هنگامی که به منبع اصلی مراجعه می‌کنیم و کل مطلب را می‌خوانیم، متوجه نتیجه‌ای مغایر آن می‌شویم. اصل سخن **عطار** در شرح حال **حلاج**، به مثابه‌ی یکی از اولیای **الله**، چنین است: «نقل است که در پنجاه سالگی گفت که: تا کنون هیچ مذهب نگرفته‌ام، اما از هر مذهبی آن چه دشوارتر است بر نفس خود اختیار کردم. تا کنون که پنجاه ساله‌ام، نماز و به هر نمازی غسلی کرده» (**عطار** نیشابوری ۱۳۷۴: ۵۸۶).

در واقع، تعبیر «مذهب» در این متن و متونی از این دست به معنای مکتب فقهی است، نه دین به معنای عام آن و مقصود **حلاج** آن بود که نه شافعی مذهب هستیم و نه حنبلی، بلکه اهل احتیاط هستیم و همواره جانب احتیاط را رعایت کرده‌ام. اما نویسنده‌ی آن کتاب با آوردن تنها بخشی از سخن **عطار** و نادیده گرفتن سیاق سخن، تفسیر مورد نظر خود را بر متن بار کرده بود.

۶. تواضع در ابراز رأی

تتابع در اسناد و گردآوری شواهد و مدارک مرتبط از میان خروارها سند مرتبط و نامرتب کار دشواری است. در نتیجه پژوهشگر، ناچار، با توجه به هدف پژوهش خود و سنت فکری و چارچوب مفهومی که برای خود برگزیده است، برخی را کنار می‌نهد و برخی را انتخاب می‌کند. تا این جا اشکالی ندارد. زیرا همان‌گونه که **ود مهتا** تصریح کرده است: «حذف و گزینش اصل بنیادی روش» و پژوهش تاریخی است (مهتا ۱۳۶۹: ۱۲۷). اما باز به نوشته‌ی **همو**، «تاریخ سرشار از شک و گمان و نظر و تجدید نظر و حقایق زودگذر و سست‌پا است» (همان: ۱۱۲) به همین سبب، پژوهشگر اخلاقی در عرصه‌ی تاریخ باید همواره به زبانی متواضعانه و مشروط سخن بگوید و بنویسد و داده‌های خود را تحلیل کند. چه بسا، نوشته‌های و سندی

قلم او تراویده، در هیچ یک از آثار محققان جدید مانند نداشته است» (مهتا ۱۳۶۹: ۱۱۳) و همین نکته، موقعیت ممتاز علمی او را متزلزل ساخته است. هم‌چنین یکی از پژوهشگران ایرانی معاصر در پژوهش تاریخی که در شرح زندگی و اندیشه‌ی زکریای رازی نوشته است، این گونه با زبان خود چه بسا اعتبار علمی کار خود را سخت لرزانده است:

«پورسینای پرمدعای هتاک با چنان مایه (بی‌مایگی) تهی مغزانه [...] یک چیز هشلهفت‌التقاطی اسماعیلی به هم بافته که اصلاً اسمش فلسفه نیست، فلذا خودش هم نمی‌تواند فیلسوف به شمار آید. [...] تقلید محض و طولی‌وارش از ارسطو [...] اینک باید کیفر خیانت به میهن و فرهنگ ملی و نیاکانی را هم ببیند. [...] سیرت رذیله شیخ رئیس [...] چون کتاب مابعد‌الطبیعه ارسطو به دستش افتاده آن نابغه شرق چهل بار آن را خواند، اما نفهمید که نفهمید. [...] از شرح فارابی بر آن کتاب گویا قدری فهم کرد که ارسطو چه شکری خورد کرده [...] فقط از سر بخل و حقد و ضنت خبث‌آمیزی که در وجودش مخمر و مفلور بود [...] شرح مثال و ذکر مقایح و سیئات اعمال آن فیلسوف‌نمای آن چنانی سارق و هتاک و بددهن ...»

اظهارات بالا که بخش استریل شده سخنان این پژوهشگر است، بیش از آن که قدرت پژوهشی او را بیان کند، بیانگر ناتوانی او در تحلیل مسائل و در نتیجه، توسل به زبان دشنام است. مخالفت مستدل و مدلل با این سینا حق هر پژوهشگری است. اما این ادبیات و سبک، زینده‌ی هیچ پژوهشگری نیست. فراموش نکنیم که به گفته‌ی شوپنهاور، سبک نوشتاری هر کسی سیمای او است. لذا برای شناخت و ارزش‌گذاری نویسنده لازم نیست همه‌ی آثارش خوانده شود. کافی است نحوه‌ی اندیشه‌اش را از سبکی که انتخاب کرده است، دریابیم (شوپنهاور [بی‌تا]: ۱۳۴). در واقع به کار گرفتن سبک مناسب و زبان پیراسته، افزون بر آن که بیانگر شخصیت اخلاقی پژوهشگر است و مایه‌ی افزایش اعتبار کارش می‌شود، احترام گذاشتن به شعور مخاطب به شمار می‌رود.

فرجامین سخن

حاصل کلام آن‌که پژوهشگر در عرصه‌ی تاریخ می‌کوشد تا تصویری حتی‌الامکان عینی از گذشته فراروی مخاطبان امروزی بگذارد و این کار، افزون بر مسائل روشی و اصول پژوهشی، نیازمند تن دادن به ضوابط اخلاق پژوهش است. مهم‌ترین این ضوابط عبارتند از: بررسی کافی اسناد و صبوری در این کار؛ مستندگویی و مستدل‌نویسی؛ اشاره به دیدگاه‌های بدیل؛ رعایت حقوق اخلاقی دیگر پژوهشگران از طریق توجه، استناد و نقادانه‌ی درست آثارشان؛ امانت‌داری در نقل، نقد و تحلیل آرای مخالفان؛ تواضع معرفتی داشتن و کاربست آن در بیان دیدگاه خود؛ شجاعت در بیان یافته‌های خویش؛ و سرانجام داشتن زبان پیراسته و حرمت نهادن به مخاطبان. پژوهشگری که این ضوابط را رعایت کرده باشد، می‌تواند امیدوار باشد که تصویری نسبتاً درست از تاریخ و حوادث آن به دست داده است و مخاطبان خود را نسبت به توانایی علمی و صلاحیت اخلاقی خود قانع کرده است.

منابع و مأخذ

اسلامی، سید حسن (۱۳۸۳). اخلاق نقد. قم: نشر معارف.

اسلامی، سید حسن (۱۳۹۱ الف) نوشتن در جزایر پراکنده: جستارهایی در اخلاق پژوهش. قم: نور مطاف.

اسلامی، سید حسن (۱۳۹۱ ب). اخلاق و آیین نقد کتاب. تهران: مؤسسه خانه کتاب. آرنست، هانا (۱۳۷۹). اندیشیدن و ملاحظات اخلاقی، ترجمه‌ی عباس باقری. تهران: نشر نی.

آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۸). نقدی بر تهافت الفلاسفه غزالی. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۴). تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض. تهران: علم.

جنکینز، کیت (۱۳۸۴). بازاندریسی تاریخ، ترجمه‌ی ساغر صادقیان. تهران: مرکز.

رحیمیان فردوسی، محمد علی (۱۳۸۲). مقاله‌ی قرآنی: شیخ مجتبی قزوینی خراسانی. قم: دلیل ما.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۴). «تحقیق درست»، در یادداشت‌ها و اندیشه‌ها: از مقالات، نقدها و اشارات. تهران: جاویدان.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷). تاریخ در ترازو: درباره تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، ویرایش دوم. تهران: امیرکبیر.

شکبه، مصطفی (۲۰۰۳ م). اسلام بلا مذاهب: طبعه مزیده منقحه. القاهرة: الدار المصریه اللبنانیه.

شوپنهاور، آرتور [بی‌تا]. «کتاب و نویسندگی»، ترجمه‌ی کامران فانی، کتاب الفیه به همت غلامحسین ساعدی، ج ۲.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۹۹۴ م). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الالعی.

عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۴). تذکره الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی. تهران: زوار.

مهتا، ود (۱۳۶۹). مورخان و فیلسوفان: دیدار با متفکران انگلیس، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند. تهران: خوارزمی.

Martin, Mike W. (2007). *Everyday Morality: An Introduction to Applied Ethics*, 4th edition, Belmont, Thomson Wadsworth.

Snow, Nancy E. (2005). "Humility", in *Personal Virtues: Introductory Essays*, edited by Clifford Williams, New York, Palgrave Macmillan.

پی‌نوشت

۱. «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقلوا قولا سدیداً» (سوره احزاب، آیه ۷۰).
۲. نگارنده پاره‌ای از این دست ادعاها را در این کتاب به تفصیل بررسی کرده است: رؤیای خلوص؛ بازخوانی مکتب تفکیک، سید حسن اسلامی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۳. نیز، نک: «چو دزدی با چراغ آید: سرقت علمی در سطح دانشگاهی»، سید حسن اسلامی، آینده پژوهش، شماره‌ی ۱۲۶، فروردین ۱۳۹۰.
۴. البته در مواردی هدف ناقد نه حرمت نهادن به اثر مورد نقد، بلکه حرمت نهادن به جامعه‌ی علمی، مخاطبان، و رعایت حقوق کسانی است که حقوقشان پایمال شده است، مانند آن‌که ناقد، خطاهای جدی و سرقت علمی رخ داده در اثری را آشکار و برملا می‌کند.
۵. به نوشته‌ی هانا آرنست، «اندیشه‌های خطرناک وجود ندارد، نفس اندیشه خطرناک است.» (آرنست ۱۳۷۹: ۴۲).